نقش و جايگاه قرة العين در فرقه بابيه

 نرجس عبديائي

چكيده

مهدويت و حقايق مرتبط به آن، گاهي دست آويز اقشار فرصت طلب قرار مي‌گرفت. بابيه از جمله آن‌ها بود؛ فرقه‌اي انحرافي كه در دوران قاجار به رهبري علي محمد باب شكل گرفت. باب، براي خود، افرادي را به عنوان ياران اصلي‌اش در انتشار اين مسلك برگزيد. يكي از آن‌ها زني به نام قره العين، از خاندان علم و اجتهاد بود.كه جايگاه و نقش مؤثري در فرقه بابيه داشته است. قرة العين با صدور دستورقتل عموي خود ـ يعني مجتهد معروف محمد تقي برغاني ـ و مشاركت درقتل او، نيز با شركت در برخي جنگ‌هاي بابيه مثل واقعه طبرسي و تبليغ بي‌رويه مرام علي محمد و از همه مهمتر با اعلام دوران فترت و نسخ دين اسلام و اعلام و اظهار كشف حجاب، نقش‌هاي مؤثري در ترويج فرقه بابيه و انحرافات آن، ايفا كرد.

كليد واژه‌ها: شيخيه، بابيه، قرة العين، برغاني، بدشت، جنگ طبرسي.

مقدمه

طبق اعتقادات مذهب شيعه اماميه و روايات متعددي كه در كتب اهل سنت نيز آمده است، در آخر الزمان، مهدي عجل الله تعالي فرجه الشريف از آل محمد صلي الله عليه و آله و سلم با ويژگي‌ها و نشانه‌هاي خاصي ظهور خواهد كرد و اين مسأله‌اي است كه دستاويزي براي افكار و مقاصد برخي فرق انحرافي شد. در طول تاريخ اسلام، افراد متعددي خود را امام منتظر معرفي كردند؛ از جمله: محمد بن حنفيه، زيد بن علي بن حسين در 120ق، محمد بن عبد الله معروف به نفس زكيه در 145ق، عبيدالله محمد فاطمي در 297ق، محمد بن تومرت در آفريقا متوفاي522ق، محمد احمد سوداني در 1300ق، غلام احمد قادياني در1889ق، علي بن محمد شيرازي وحسينعلي نوري معروف به بهاء در 1287ه ق (جعفرتبار، 1386: ص190-205). هريك از اين فرقه‌ها، گروهي از مردم را به سوي خود متمايل كردند و آن‌ها را از اصالت مهدويت و امامت حضرت حجت عليه السلام به سوي منافع شخصي و ادعاهاي واهي منحرف كردند. در قرون معاصر فرقه بابيه و پس از آن، بهائيت از جمله اين فرق منحرف هستند.

بابيه نام فرقه‌اي بود به رهبري شخصي به نام علي محمد شيرازي، از شاگردان سيد كاظم رشتي. سيد كاظم نيز از شاگردان شيخ احمد بن زين الدين (يكي از علماي شيعه كه مكتب شيخيه بنام اوست) مي‌باشد. شيخيه اصولي را پايه ريزي كرد كه با عقايد شيعه اثني عشري تفاوت‌هايي داشت؛ از جمله اين كه از اصول پنجگانه دين، سه ركن توحيد، نبوت و امامت را پذيرفت و عدل و معاد (معاد جسماني) را منكر شد و در عوض به ركن ديگري به نام ركن رابع اعتقاد داشت. (مشكور، 1372: ص 816) اعتقاد به ركن رابع، عقيده به يك وكيل يا نايب از ميان شيعيان كامل بود كه مسائل مربوط به همين ركن، فرصتي را براي پيدايش افرادي چون علي محمد با ادعاي بابيت فراهم كرد.

علي محمد در سال 1260ق، ادعاهايي را آغاز كرد كه عبارت بودند از:

در سال‌هاي 1264-1260 ادعاي بابيت امام عصر عليه السلام. در سال‌هاي 1264-1266ق ادعاهاي عجيب ديگري نظير قائميت كرد، بعد از آن، كتابي به نام بيان را نوشت و آن را نسخ كننده قرآن معرفي كرد. (همو‏، ص 817) در آثار او مي‌توان ردپايي از ادعاي نبوت و الوهيت را هم يافت. بحث درباره آثار علي محمد و تناقضات، اغلاط و تقليدهاي ناشيانه موجود در آن‌ها، مجال گسترده تري مي‌طلبد.

او در نوزده سالگي شاگرد سيد كاظم رشتي شد و در 24 سالگي (در سال 1260 ش) ادعاي بابيت خود را آغاز كرد. از سال 1264 تا 1266 ش در روستاي چهريق باكو زنداني شد. در اين زمان، برخي يارانش داغ‌تر از او پيش رفتند و شورش‌هايي به راه انداختند. پس از آن، به دستور اميركبير پس از چندين جلسه مناظره و اثبات پوچي ادعاها يش از قلعه چهريق به تبريز منتقل شد و در 27 شعبان 1266ق به قتل رسيد. «بعد از او رقابت بر سر جانشيني علي محمد هم شكل گرفت. ميرزا يحيي فرقه ازليه و ميرزا حسينعلي بهاءالله فرقه بهائيه را بنا نهادند (پيرنيا، 1375: ص822).

در ميان ياران علي محمد، عده‌اي (هجده نفر) زبده و سرآمد بودند كه باب، آن‌ها را «حروف حي» ناميد، آنها از اين قرارند: ملاحسين بشرويه، محمد حسن اخوت، محمد باقر صغير، ملا حسين بسطامي، ملا خدابخش قوچاني معروف به ملا علي رازي، ملا حسين بجستاني، سعيد هندي، ملا محمد باقر فواقي، ملا جليل رومي، ملا احمد ابدالي مراغي، ملا محمد باقر تبريزي، ملا يوسف اردبيلي، ميرزا هادي قزويني، ميرزا محمد علي قزويني، طاهره قرة العين، ملا محمد علي بارفروش، سيد يحيي دارابجردي، ملا علي ترشيزي (مشكور، همان: ص88-89).

قرة العين طي هفت ماه اول، به باب گرويده و از سوي او، مورد نهايت تكريم و تجليل واقع شد. طاهره قرة العين، اقدامات متعددي را در اين فرقه رهبري و يا پي گيري كرد؛ اقداماتي كه معلوم نيست تا چه اندازه به سبب باب و آموزه‌هاي آن بود و تا چه ميزان به حس برتري جويي يا آزادي طلبي خارج از قيود تعالي بخش اسلام مرتبط مي‌شد.

اين پژوهش، در صدد بررسي جايگاه ونقش قره العين در فرقه بابيه است؟

شخصيت و خانواده قره العين

نام اصلي او فاطمه و مشهور به زرين تاج است. بابيان در ابتدا به سبب حسن و جمالش (تبريزي، 1374: ص440) او را «بدر الدجي» و «شمس الضحي» لقب داده بودند و بعد «قرة العين» ناميده شد.علي محمد باب هم او را به طاهره و القاب صديقه، عالمه، عامله ملقب كرد.

طاهره از خاندان اهل علم بود. عموي بزرگش ملا محمد تقي برغاني مجتهد و امام جمعه قزوين و از علماي طراز اول بود. پدرش ملا محمد صالح نيز در مقام اجتهاد بود و عموي كوچكش ملا علي هم در اين درجه علمي قرار داشت. از ميان اينها تنها ملا علي بود كه شاگرد شيخ احمد احسايي و از طرفداران جدي او به شمار مي‌آمد.

يكي از برادران قره العين ميرزا عبد الوهاب قزويني بود كه درباره او نقل شده است: در 1292ق كه ناصرالدين شاه به سفر اروپا مي‌رفت، او مجتهد كليه ملتزمين ركاب ناصر الدين شاه تا بندر حاجي ترخان بود (خانشقاني، 1362: 252).

 برادر ديگري هم به نام شيخ رضا داشت كه درباره او آمده است: بعد از قضيه خواهرش(قرة العين) از ننگ و عار اين قضيه، از قزوين فرار كرده به كربلا رفته و آن جا به تحصيل علم اشتغال پيدا كرد (زعيم‌الدوله، بي‌تا: ص136).

شرح آن قضيه در ادامه مي‌آيد.

قره العين در چنين محيط خانوادگي در سال1233ق متولد شد.بنابر نقل منابع تاريخي، او از استعداد وحافظه‌اي قوي برخوردار بود؛ لذا مقدمات علوم اسلامي را ياد گرفت و در مباحثات علمي عمو، پدر و اقوام ديگرش شركت مي‌كرد.

فاطمه به كمك عموي كوچكش، با اصول و عقايد شيخيه آشنا و به آن علاقه مند شد. در دوراني كه سيد كاظم رشتي به جانشيني شيخ احمد رسيده بود، قره العين با او مكاتباتي كرد و در آن مكاتبات بود كه سيدكاظم، نام «قرة العين» را بر او نهاد.

او با پسر عموي بزرگش ازدواج كرده بود و با وجود سه فرزند به دليل اختلافات عقيدتي شيخيه و تشيع و پايبندي شوهر و پدر شوهرش به تشيع، خانواده را ترك كرد و به قول نويسنده ريحانه الادب، خود را بر خلاف شريعت اسلام، مطلّقه اعلام كرد (مدرسي، بي‌تا: ص 440). سپس به شوق ديدار سيد كاظم، به كربلا رفت؛ اما سيد كاظم ازدنيا رفته بود و قره العين مدتي نزد همسر او براي درس و بحث ماند.يك نويسنده ايتاليايي به نام كارلاسرنا در سفرنامه خود از او به عنوان زني مبلغ كه مذهبي روشن بين داشته است، ياد مي‌كند (=كارلاسرنا، 1363: ص 395). البته كارلاسرنا از مناظرات باب و علما كه تحير و ضعف شديد باب در آن هامشهود است نيز، به عنوان «پاسخ‌هاي بسيار سنجيده و عقلايي باب» ياد مي‌كند (همو: ص 404).

در اين اوقات بود كه علي محمد در شيراز ادعاي بابيت كرد و ملا حسين بشرويه از شاگردان سيد كاظم كه ـ به اصطلاح ـ در پي شمس حقيقت مي‌گشت، به سراغ علي محمد رفت و در ضمن نامه‌اي را كه قرة العين براي شخص مقصود يا شمس حقيقت نوشته بود، به او داد (افراسيابي، 1374: ص 104). با هم بي‌درنگ او را از حروف حيّ و ياران اصلي خود خواند؛ در حالي كه او تنها فرد از حروف حي بود كه باب هرگز او را نديد و او هم موفق به ديدار علي محمد نشد.

قرة العين پس از كشته شدن باب، تا دو سال ديگر زنده ماند. در پي ترور ناصرالدين شاه توسط عده‌اي از بابيان، او و برخي سران بابيه دستگير شدند و در 28 شوال 1268ق دو سال پس از اعدام علي محمد، او را به قتل رساندند.پيش از كشتن او، دو تن از علماي معروف آن زمان تهران به نام حاج ملا علي كني و حاج ملا محمد اندرماني را چند بار براي نصيحت نزد وي فرستادند ولي ثمري نداشت (واحد، 1361: ص38).

درباره آخرين ساعات زندگي او چنين نقل شده است:

طاهره شبي كه آخرين دقايق حياتش را نزديك ديد، لباس نو در بر كرد و چون عروسي خود را بياراست و هيكل را با عطر و عنبر معطر و معنبر نمود…كه ناگاه فراشان و چاوشان عزيز خان در دل شب وارد شدند… به باغ ايلخاني كه در خارج شهر واقع است، هدايت كردند (مصطفوي، 1386: ج 3، ص142).

درباره برخي از اشعاري كه به او نسبت داده‌اند، در ميان محققان اختلاف نظر است كه آيا به واقع، اين اشعار از قرة العين است يااز ديگري است؛ مثلا اين دو بيتي را به او نسبت مي‌دهند:

لمعات وجهك أشرقت

 به چه رو ألست بربكم

بشعاع طلعتك اعتلا

 نزني بزن كه بلي بلي

مورخان آورده‌اند كه اين شعر از ملا باقر صحبت لاري است كه در ديوانش هم آمده است (زاهد، 1380: ص 186).

با اين اوصاف، شعرها و غزل‌هاي انگشت شماري به اين زن نسبت داده شده است كه بيانگر طبع ادبي او است.

ب) جايگاه قرة العين در بابيه

براي بررسي جايگاه قرة العين در فرقه بابيه مناسب است از نظر خود علي محمد آغاز كنيم. گويا وي در آغاز ادعاهايش، به شدت نيازمند هواداراني بود و چنان كه در صفحات پيش آمد، با آنكه فاطمه قرة العين را نديده بود، او را از حروف حيّ يا ياران اصلي خود برگزيد. اين، در حالي بود كه اين زن، هنوز اقدام خاصي براي علي محمد و ادعاهايش انجام نداده بود و به واسطه بشرويه (از ديگر ياران اصلي علي محمد) بين اين دو، آشنايي ابتدايي صورت گرفت.وقتي قرة العين در بغداد بود و به مقام حروف حي نايل آمده بود، در امر حجاب، سهل انگاري‌هايي را آغاز كرد. اينجا بود كه عده‌اي از معتقدان به باب، اعتراض كردند و براي علي محمد در اين باره پيغامي فرستادند، اما علي محمد كه در آن زمان در زندان ماكو بود، با خواندن نامه قرة العين و مخالفان، جوابي براي آن‌ها فرستاد و در آن، مخالفان قرة العين، متزلزل خوانده شده و خود قرة العين زني صديقه، عالمه، عامله و طاهره معرفي شد (همو: ص 106).

درباره او آمده است:

در كربلا قرة العين مدعي شد: «من مظهر جناب فاطمه عليها السلام هستم و حكم چشم من، چشم مبارك ايشان است و هرچه من نظر مي‌كنم طاهر مي‌شود، پس فرمود:‌اي اصحاب! هرچه در بازار گرفته ايد، بياوريد من نظر نمايم، تا حلال شو‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏‏د» و اصحاب چنين كردند…و برخي اصحاب، درصدد رد به ايشان و لعن بر آمدند و نامه‌هاي شكوه آميز به باب نوشتند و باب، ايشان را طاهره ناميد (جاني كاشاني، 1268ق: ص 241-242).

علي محمد در آثار خود از اين زن، با جلالت ياد كرده است كه به برخي از اين موارد، اشاره مي‌كنيم:

در فراز 22: «يا قرة العين إن الله قد جعل العينين في أيديك…»

در فراز 76: «يا قرة العين قد إختارك لنفسي…»

در فراز 25: «يا قرة العين إن الله قد جعل حكم السابقين…» و… (باب، 134بديع: ص32 ـ 33 و 48 ـ 49).

حداقل مطلبي كه در اين باره شايان بررسي است اين است كه بر چه استنادي چنين القابي به قرة العين داده مي‌شود، تا جايي كه در حد صديقه و طاهره او را معصوم از اشتباه در ترويج و تبيين مسلك بابيه معرفي مي‌كند؟ آيا علي محمد باب زماني قرة العين را ديده بود يا خودش به او چيزي آموزش داده بود يا سخن قرة العين را شنيده و از فضل او در ترويج اين مرام باخبر شده بود؟ نه، علي محمد، به واسطه نقل قول‌هايي از اين فرد سخن گفته است و اين، دليلي ندارد، جز رجوع به انگيزه احتمالي او كه فقط گردآوري افراد ـ به خصوص اهل علم ـ به سوي خودش مي‌باشد.

در ميان طرفداران بابيه نيز قرة العين جايگاه ويژه‌اي داشت. علاوه بر دو ويژگي اين زن، يعني آگاهي‌هاي ديني و نيز جمال او، طاهره سعي مي‌كرد بي‌پروا براي مسلك علي محمد تبليغ كند و علي محمد جايگاه ويژه‌اي براي او قايل بود، شأني كه هيچ زني لايق او نبود، جز حضرت زهرا عليها السلام. القاب صديقه، طاهره، عالمه و… اگر در يك مسلك هر چند خرافي به كسي داده شود، طبيعتا حس برتري جويي آن شخص بروز مي‌كند، تا جائي كه حتي ممكن است بر خدا يا پيامبر خودش ( علي محمد) هم در فرمانروايي پيشي گيرد. اين در ماجراي «بدشت» و دستور قرة العين مبني بر آغاز دوران فترت به خوبي آشكار است كه در صفحات بعد به آن، اشاره مي‌كنيم. در آن هنگام كه او نسخ شريعت اسلام را اعلام كرد، اطرافيان باب و پيروان اصلي اش، جز يك نفر، همگي سكوت كردند، البته عده‌اي از بابيان، به همين دليل از اين فرقه جدا شدند، اما جايگاه طاهره ميان رهبران بابي، قوي‌تر از اين‌ها بود، تا جايي كه در واقعه «بدشت» افرادي به او پيشنهاد كردند كه خودش ادعاي بابيت كند و او هم اعتقادات سست آن‌ها را بي‌پاسخ نگذاشت و اعلام خدايي كرد.

با وجود آن كه ذكر اعتراضي از سوي يكي از «حروف حي» يعني قدوس (محمد علي بابلي) در منابع آمده است و گويا وي گفته است: «اگر من در بدشت بودم، اصحاب آن جا را با شمشير كيفر مي‌نمودم» (…، همان: ص65). اما وقايع بعدي، و به خصوص ادامه حمايت‌هاي باب و رهبرانش از اين زن، نشان داد كه در اين دين اين اگر كسي ادعاي خدايي هم بكند، مهم نيست.

به هر حال برخي همراهان قرة العين درطول حماسه سازي‌هاي او براي آشوب به نفع خودش يا فرقه بابيه، آن قدر مجذوب او شده بودند كه اتفاقا به همين دليل اقرار به عدم اعتقاد به علي محمد و مسلكش، در كلامشان ظاهر مي‌شد. صالح شيرازي به نقل از كتاب تاريخ قديم (نقطه الكاف) به قرة العين مي‌گويد:

اي دختر! هر گاه تو خودت ادعاي بابيت مي‌نمودي، مرا گوارا بود تسليم امر تو را نمودن و‌اي كاش تو پسر بودي، تا مرا فخر بر عالميان مي‌بود. چه كنم كه تو با اين فضيلت تابع اين جوان شيرازي شده‌اي (نجفي، 1383: ص516).

درباره ميرزا يحيي صبح ازل (از مدعيان جانشيني باب) آورده‌اند كه او مدت‌ها در دامان قرة العين پرورش يافته بود:

خدمت جناب طاهره مكرر مي‌رسيدند و آن مادر امكان، همچون دايه، آن طفل ازليه را از «لبن لم يتغير طعمه» شير داده و در مهد آداب حسنه و اخلاق پسنديده تربيت نموده و به لباس‌هاي سلوك اهل فطرت مستقيمه مسلوك داشته… (جاني كاشاني، بي‌تا: ص 241).

نقش قره العين در بابيه

1. حكم نسخ اسلام و اظهار آن

 فرمان نسخ دين و دوران فترت (يعني زمان رهايي از احكام و قوانين شريعت) را در اصل و به طور موردي ميتوان به خود رهبر بابيه نسبت داد. زماني كه در تفسير سوره يوسف خطاب به قرة العين عبارتي نوشت كه ترجمه آن چنن است:

اي قرة العين! به زنان اجازه داده شده كه همانند حوريه بهشتي لباس‌هاي حرير بپوشند و خود را بيارايند و به صورت حوران بهشتي ازخانه هايشان بيرون آيند و ميان مردان بيرون و بدون حجاب بر صندلي‌ها بنشينند و… (باب، بي‌تا: ص32- 33).

اما در حادثه مشهور و مورد قبول بابيان و بهائيان يعني واقعه روستاي بدشت در حوالي شاهرود، كه با رهبري قرة العين و همكاري و زمينه سازي حسينعلي (بهاء) و محمد علي بارفروش شكل گرفت، او نسخ شريعت اسلام را اعلام و اظهار كرد و اين بناي نافرجام دين سوزي و خرافه باوري را براي بابيان و پس از آن بهائيان در حوزه اعتقادات فكري شان به يادگار گذاشت. در حالي كه تا قبل از اين مطالب در همان بدشت هم كه حدود 82 نفر از بابيان به منظور چگونگي نجات و خلاصي نقطه اولي (باب) از حبس و بحث در تكاليف ديني و اين كه آيا فروعات اسلامي تغيير خواهد كرد يا نه، جمع شده بودند! (زاهد، همان: ص184) به پيشنمازي ميرزا حسينعلي نماز خوانده مي‌شد.

قرة العين بعد از جلسات شبانه روزي خصوصي ميان اين سه رهبر، در نهايت، وسيله يا رهبر اين تحول فكري عجيب شد. آن روز، او سر برهنه با لباس فاخر و آرايش، ابتدا در پشت پرده‌اي نشست و گفت:

…‌اي اصحاب! اين روزگار، از ايام فترت شمرده مي‌شود. امروز تكاليف شرعيه يكباره ساقط است و اين صوم و صلاه كاري بيهوده است. آن گاه كه ميرزا علي محمد باب اقاليم سبعه را فرو گيرد و اديان مختلف را يكي كند، تازه شريعتي خواهد آورد و قرآن خويش را در ميان امت وديعتي خواهد نهاد. هر تكليفي كه از نو بياورد بر خلق روي زمين واجب خواهد گشت. پس زحمت بيهوده بر خويش روا مداريد و زنان خود را در مضاجعت طريق مشاركت بسپاريد و در اموال يكديگر شريك و سهيم باشيد كه در اين امور شما را عقاب و عذابي نخواهد بود (نجفي، همان: ص524).

در نقل ديگري از كتاب مفتاح باب الابواب يا تاريخ باب و بهاء، كه پدر و جد مؤلف باب را پيش از كشته شدن در تبريز ملاقات كرده‌اند و در برخي وقايع بابيه حضور داشته و شاهد آن بودند، آمده است كه او چنين گفت:

اي احباب، گوش كنيد؛‌اي اغيار! بدانيد[1] احكام شريعت محمدي اكنون به واسطه ظهور باب منسوخ گشته، احكام شريعت جديد باب هنوز به ما نرسيده و اكنون اشتغال شما به نماز و روزه و زكات و ساير آنچه را كه محمد (صلي الله عليه و آله) آورده است، همه اعمالي لغو و افعالي باطل است و بدان‌ها كسي جز غافلان و نادانان عمل نمي‌كنند. به زودي مولاي ما باب، بلاد را فتح مي‌كند؛ عباد را مسخر مي‌سازد؛ به زودي اقاليم هفتگانه مسكون روي زمين در مقابل وي تسليم مي‌شوند و او تمام اديان موجود در روي زمين را يكي مي‌سازد، تا ديني جز يك دين بر روي زمين باقي نماند و آن دين حق جديد باب و شريعت تازه اوست كه هنوز جز اندكي از آن به دست ما نرسيده است. پس اكنون من به شما مي‌گويم و گفته من حق است. امروز امر و تكليف و نهي و تضييقي وجود ندارد و اكنون ما در زمان فترت واقعيم. پس، از حالت تنهايي به حال اجماع بيرون بياييد و اين حجابي را كه ميان شما و زنان مانع از استفاده و استمتاع است، پاره كنيد؛ آن‌ها را در كارهاي خودتان شريك سازيد و كارها را ميان خودتان و زنان بعد از آن كه كام دل از آن‌ها برداشتيد، تقسيم كنيد. با آن‌ها آميزش داشته باشيد. آن‌ها را از خانه‌ها به انجمن‌ها ببريد. زنان، گل‌هاي زندگي دنيا مي‌باشند. گل را بايد از شاخ بچينيد و ببوئيد؛ زيرا گل براي چيدن و بوييدن آفريده شده و شايسته نيست كه آن را آماده بداريد و بدان نيك نظر نداريد. آن‌ها را با لذت تمام ببوئيد. گل و شكوفه را بايد چيد و براي دوستان به ارمغان فرستاد.

اما تمركز سرمايه نزد برخي و محروم بودن برخي ديگر از استفاده از آن، اصل و اساس هر فتنه و فسادي است؛ زيرا مال براي يك فرد خلق نشده است، تا تنها از آن مال لذت ببرد و ديگران از استفاده از آن محروم باشند؛ بلكه اموال، حق مشاع تمام مردم است و كسي آن را قسمت نكرده. مال براي آن است كه تمام مردم در آن، اشتراك داشته باشند و ميان آن‌ها در گردش باشد. نبايد كسي آن را احتكار كند. نبايد كسي آن را به خود اختصاص دهد. بايد بعضي مردم بر بعضي ديگر در اموال شركت كنند، تا فقر و پريشاني از آن‌ها برطرف شود و تنگي و سختي معاش و زندگي از آن‌ها زايل شود، زنان خود را از دوستانتان دريغ مداريد؛ زيرا اكنون رادع و مانع و حد و تكليفي وجود ندارد و كسي نمي‌تواند جلو كسي را بگيرد پس حظ و نصيب خود را از اين حيات و زندگي برداريد؛ زيرا بعد از مردن، خبري نيست (زعيم‌الدوله، همان: ص133 و 134).

معلوم نيست اگر به واقع دوران فترت اعلام شده است و حد و تكليفي نيست، قرة‌العين اين بايد و نبايدهاي مالي را ـ كه البته حرف جديدي نيست ـ بر چه اساسي به بابيان فرمان مي‌دهد. البته پيش از اين، او در همان بدشت بدون حجاب به ديدارحسينعلي هم رفته بود و دليل اين كار را هم در مفهوم «غضّوا أبصاركم» آورده‌اند كه ميرزا آقا جان در تلخيص تاريخ نبيل اين توجيه را اين گونه تبيين مي‌كند:

در روز قيامت حضرت طاهره بي‌حجاب و با صورت گشاده جلوي مردم تشريف مي‌آورند؛ در آن لحظه هاتفي از غيب ندا مي‌كند و مي‌گويد «غضوا ابصاركم» در آن روز همه اصحاب دچار دهشت و اضطراب مي‌شوند (زرندي، بي‌تا: ص 474 و 476).

علامه مصطفوي نتايج اين تبيين و منظور آنان را اين گونه توضيح مي‌دهد:

1. دشت بدشت محشر و قيامت است.2. طاهره قرة العين قزويني همان حضرت زهرا است.3.حضرت زهرا كه مجسمه عفت و حيا و مظهر تقوا و عصمت بود، در دشت بدشت به صورت طاهره بي‌حجاب و خود آراسته جلوه گري مي‌كند (مصطفوي، همان: ص 142).

با اين زمينه سازي‌ها وقتي قرة العين در جمع بدشت سخنش تمام شد، پرده را كنار زد و بابيان بدشت براي اولين بار، او را در كمال آرايش ديدند.در كتاب از صبا تا نيما او را نخستين زني معرفي مي‌كندكه بر خلاف رسم و عرف زمانه، بي‌حجاب در برابر مردان ظاهر شد (آرين پور، همان: ص 131).

نتيجه اين بدعت عقيدتي طاهره را نمي‌توان كوچك شمرد. قرة العين در اين كلمات خود ادعاهايي عجيب كرد. به نظر او علي محمد بالاخره اقاليم سبعه را فتح خواهد كرد و اديان مختلف را يكي خواهد كرد؛ چگونه بابيان و بهائيان در منابع خود آن را ذكر كرده‌اند، در حالي كه علي محمد ظرف فقط شش سال از آغاز ادعايش اعدام شد و در آن زمان، هيچ جايي را فتح نكرده بود و هيچ دين واحدي را براي اهل زمين به ارمغان نياورده بود؟ و حتي قرة العين و علي محمد موفق به ديدار هم نشدند. اگر در اين ادعاي او اثري از حقيقت يافت مي‌شد، به ادعاي ديگرش هم شايد بتوان انديشيد زماني كه در مورد فترت و ترك دين اسلام مي‌گويد و فتوا مي‌دهد.

قرة العين از آن جا كه به ميزاني از علوم ديني آگاهي داشت و گاهي مجلس موعظه و تبليغ مسلك بابيه را هم برپا مي‌كرد نبوت و خاتميت را نقض كرد، قرآن را منسوخ اعلام نمود، علي محمد را پيامبري بعد از رسول معرفي كرد كه پيروانش با پيروان رسول اكرم صلي الله عليه و آله و سلم يعني مسلمانان و شيعيان سنخيت عقيدتي ندارند. اين آثار مخرب از اساس، به علي محمد و محركان او از جمله توطئه گران استعمار و كمك كنندگان مالي آن‌ها برمي گشت ؛اما علي محمد در آن هنگام، چنين ادعايي را علني نكرده بود و تا آن زمان، وجاهت باب به نيابت او از امام زمان عجل الله تعالي فرجه الشريف بود؛ لذا به مجرد جدا شدن اين فرقه از دين و انديشه‌هاي اسلامي )به رهبري قرة العين( عده بسياري از آن جدا شدند (زاهد، همان: ص187). پس، از تأثيرات ديگر اين زن جدايي عده‌اي از بابيان از اين فرقه و كم شدن ياران علي محمد بود.

عده‌اي هم بي‌درنگ مطلب را باور كردند يا بي‌ديني به مذاقشان خوش آمد و بنا را بر رهايي از قيود گذاشتند و اعمال خلاف متعددي از آن‌ها سر زد تا اين كه ساكنان روستاي بدشت از اين وضع شنيع خسته شدند و شب هنگام بر آنان حمله بردند (اعتضادالدوله، بي‌تا: ص 143).

 تثبيت و علني شدن نسخ دين اسلام در ديد عده‌اي كه هريك به طمع يا هوايي به دنبال باب و يارانش راه افتاده بودند، اين فرقه را براي هميشه از جامعه اسلام و مسلماني جدا كرد. بعدها بهائيان هم با پيروي از حسينعلي بهاء كه ادعاي الوهيت و آوردن دين جديدتر از باب داشت، اين مسير را ادامه دادند، پس از بهاء نيز همين طور فرزندان او، افناني‌ها و اغصاني‌ها… تا شوقي افندي و دسته جات ريمي و سمائي چنين كردند. امروز اين فرقه با محوريت بيت العدل از اموال عامه بهائيان استفاده مي‌كنند. اگر چه عموم بهائيان از آغاز اين نسخ‌هاي ديني و احكام جديد و فرقه سازي‌ها و منفعت طلبي‌هاي برخي رهبران بابي و بهايي و حاميان خارجي آن‌ها بي‌اطلاع باشند.

2. واجب القتل خواندن علماي شيعه

يكي از افكار مؤثر قرة العين در اين فرقه، ضديت با علماي شيعه و مجتهدان و واجب القتل خواندن آن‌ها بود. اين تفكر و رواج آن، در نوع برخورد عموم بابيان و تفكرشان درباره علما مؤثر بود؛ در حالي كه در ابتدا، پيروان باب از چنين تقابلاتي با علما پرهيز مي‌كردند. البته مخالفت و تكفير از سوي علما از زمان شيخ احمد احسايي وجود داشت و خود به خود، براي حيات و رشد فرقه بابيه بود، اما بناي فكري تعارض و قتل علما را مي‌توان از آثار فكري قرة العين در بابيه ناميد.

يكي از اين علما، ملا محمد تقي برغاني قزويني، عموي قرة العين و مرجع تقليد آن زمان در قزوين بود؛ كسي كه با آينده نگري، از همان ابتدا، بناي مخالفت با ينياد فكري بابيه ـ يعني برخي اعتقادات عجيب شيخ احمد احسايي و سيد كاظم رشتي ـ را گذاشت. او در برخي عقايد شيخ احمد، صريحا با او مخالفت كرد و بابيه را نيز به طور كلي تكفير نمود.

ملا محمد تقي، اقامه كننده نماز جمعه در قزوين بود. در جلسات موعظه او طلاب و علماي بسياري حضور داشتند و تقريرات او را مي‌نوشتند. برنامه عبادي وي نيز چنين بود كه هميشه از نيمه شب تا طلوع صبح به مسجد خود مي‌رفت و به مناجات و عبادت و تضرع مي‌پرداخت.از شخصي به نام ميرزا جواد كه اصالتاً عرب و قزوين بوده چنين نقل شده است:

چند روزي پيش از شهادتش به خدمت آن بزرگوار رفتم. آن جناب فرمودند: «التماس دعا دارم». عرض كردم: «خداوند عالم، نعمت‌هاي دنيا و آخرت را به شما كرامت فرمود؛ از عزت و ثروت و اولاد و علم و نشر و شريعت و تأليف در علوم. اكنون براي شما چه آرزو مانده؟» فرمود: «آرزوي من شهادت است.‏‏‏‏‏‏» عرض كردم: «شما هميشه در شهادت و برتر از آن مايه داريد، زيرا كه نظر به نص خبر، مداد(مركب= قلم) علما بهتر از دماء(خونهاي) شهداء است». آن جناب فرمود: «بلي چنين است، وليكن من شهادت به معني در خون آغشته شدن را مي‌خواهم…» (تنكابني، 1380: ص 67 و 68).

قرة العين رهبري و مديريت فكري گروهي از بابيه را به عهده گرفت، تا اين آرزوي ملا محمد تقي نيز برآورده شود و به مقام شهادت در راه خدا نائل شود.استدلال آن‌ها در قتل ملا محمد تقي، استناد به اين حديث جعلي بود:

هر كس شيعه خالص ما (از جمله مقصود شيخ احمد احسائي)را ناسزا بگويد، چنان است كه پيغمبر خدا را ناسرا گفته باشد و دشنام دهنده پيامبر، كافر و نجس و خونش مباح است (نور محمدي، 1381: ص 100).

او علاوه بر فتواي قتل اين عالم شيعه، براي اجراي اين نقشه شوم هم برنامه ريزي نموده و حتي به پيامدهاي بعد از اين جنايت هم چاره انديشي كرده بود. وي جمعي از افراد عرب را كه به همراهي او تا قزوين آمده بودند به اصرار از قزوين خارج نمود و حتي در جواب يكي از آن‌ها كه گفت:

«چرا شيخ صالح و ملا ابراهيم و ديگران نمي‌آيند؟» گفت: «آن‌ها براي كار مهمي مانده‌اند و به زودي در اين شهر غوغايي خواهد شد و من نمي‌خواهم شما در اين شهر تا آن هنگام مانده باشيد» (نجفي، همان: ص 517).

از جنايات قرة العين و همراهان او در اين فاجعه آن بود كه نه رو در رو، بلكه در حال سجده و عبادت، آن فرد كهنسال را كشتند و فرصت مبارزه مردانه يا اتمام حجت و صحبتي را به او ندادند، به اين ترتيب كه:

وقتي نزديك صبح شد، ملا محمد تقي طبق معمول از نيمه‌هاي شب به عبادت و تضرع در مسجد پرداخت.در آن هنگام هم سر به سجده و مناجات خمس عشر را در نهايت خضوع و خشوع مي‌خواند و مي‌گريست.

چند نفر از بابيه داخل مسجد شدند و ابتدا نيزه به گردنش زدند كه ملا محمد تقي تعرضي نكرد. وقتي زخم دوم را زدند او سر از سجده برداشت و فرمود: «چرا مرا مي‌كشيد؟» آن‌ها در پاسخ به اين سؤال، )نهايت منطق بابيه را نشان داده و) سرنيزه را به دهانش زدند كه دهان شكافته شد. ملا محمد تقي از محراب برخاست، تا خون ميان مسجد ريخته نشود. پس تا نزديكي در مسجد رسيد و ضعف بر او غلبه كرد و افتاد و غش كرد، در حالي كه در خون خود، غوطه ور بود… تا دو روز زنده بود و درست قدرت بر سخن گفتن نداشت (به سبب شكافته شدن دهان) و بسيار تشنه مي‌شد و قدرت بر آشاميدن هم نداشت، زيرا زخم زبان سوزش بر مي‌داشت و طاقت شرب آب نمي‌آورد. اما مكرر ياد تشنگي سيدالشهداء عليه السلام مي‌كرد و قطرات اشك از ديدگان خود فرو مي‌ريخت و مي‌فرمود: «يا اباعبدالله! جانم به فداي تو! آيا از تشنگي بر تو چه گذشت.؟!‏‏‏» (تنكابني، همان: ص68). نقل است كه اورا شهيد ثالث ناميدند، زيرا بعد از چند سال از شهادتش، جسد ايشان را بدون تغييري مشاهده كردند (نورمحمدي، همان: ص 102).

او داراي تأليفات و مجالس علم و وعظ بود. از كتاب منهج الاجتهاد وي، شيخ حسن نجفي (صاحب جواهر) در تأليف بخش‌هايي از كتاب جواهر الكلام بهره برد. كتاب عين الاصول را در دو جلد تأليف كرد و رساله‌هايي در قضا و صلوات فائقه، طهارت، نماز و روزه و تأليفي به نام مجالس متقين مشتمل بر پنجاه مجلس، از اين عالم فرزانه به يادگار مانده است، وي ده پسر داشتند كه هفت نفر مجتهد و سه نفر قريب به اجتهاد بودند. اين خاندان، از سال 1304ق و با آمدن طرح شناسنامه، نام خانوادگي خود را شهيدي گذاشتند (نور محمدي، همان: ص103).

نقش و تأثير عملي قرة العين در بابيه

قرة العين به كمك علوم ديني كه قبلا به بركت خاندان اهل علمش آموخته بود و نيز به وسيله فصاحت بيانش، به شدت در تبليغ بابيه مي‌كوشيد. ماجراي جنگ بابي‌ها با سپاه امير كبير كه در ناحيه‌اي از مازندران به نام زيارتگاه شيخ طبرسي رخ داد چهار ماه طول كشيد و كشته‌هاي زيادي از دو طرف گرفت. فتنه‌ها و تعصبات بابي‌ها و ياران اصلي علي محمد از جمله نقش برجسته قرة العين، خود از دلايل اصلي قتل علي محمد باب بود. آن‌ها در نشر آيين خود، از برنامه ريزي قتل و كشتار مخالفان ابايي نداشتند.

تعصب بابيه در نشر آيين جديد و از خودگذشتگي ايشان زيادتر مي‌شد و چون اين طايفه اميركبير را مانع پيشرفت خود مي‌دانستند، به توطئه براي قتل او اقدام كردند؛ اما اين توطئه مكشوف و توطئه كنان به سختي عذاب ديدند ( اقبال، 1329: ص 207).

او )در اوائل بازگشت به ايران از عراق( در كرمانشاه نيز سه خانه يكي براي زنان، يكي براي مردان و ديگري براي مهمانان اجاره كرد و در آغاز شيخ محمد شبل و ميرزا صالح، الواحي را كه علي محمد در )زندان( چهريق نوشته بود و نيز كتاب شرح كوثر را براي مردم مي‌خواندند و ترجمه مي‌كردند. پس از چند روز كه كار آن‌ها افشا شد، مجتهد اعلم كرمانشاه مردم را از استماع آن سخنان منع كرد و از حاكم وقت خواست كه آن‌ها را روانه قزوين كند (زاهد، همان: ص 134). اما قرة العين از موضوع آگاه شد و همراه كاروانش به سوي همدان حركت كرد. آن جا نيز به همين شيوه به تبليغ بابيه پرداخت. او در همدان به قلعه بهمن ميرزا كه دارالحكومه بود نيز رفت و آمد مي‌كرد. در نتيجه علاوه بر برخي از عموم، جمعي از اصحاب آن جا نيز به او گرايش يافتند.

در همدان، برخي شاهزادگان، براي سرگرمي مجلس مناظره‌اي ميان قرة العين و دو كليمي به نام ملا الياهو و ملا لاله زار به پا كردند. آن دو نيز به سبب كينه‌اي كه به اسلام داشتند، مثل پروانه به دور آن شمع چرخيدند و چنان درباره قرة العين غلو نموده، نابغه و بي‌مانند بودن او را ترويج كردند كه بازار اين دين سازان رواج گرفت (زاهد، همان).

در آن شهر، بعد از اين كه رساله‌اي از اخبار و آثار علي محمد باب كه به امضاي قرة العين رسيده بود، به دست رئيس علما افتاد. ايشان دستور دادند ملا ابراهيم ـ يعني آورنده رساله را - به سختي كتك بزنند. در نتيجه قرة العين كه فضا را مناسب نديد، با تعدادي از همراهانش به طرف قزوين رهسپار شد و آن جا آنچه را انجام داد كه در شرح شهادت شهيد ثالث گذشت. او بعد از آن، توانست با همكاري افرادي چون حسينعلي از معركه بگريزد و از فرصت مناسب، به خراسان سفر كرده و با مبلغ ديگر بابيه يعني حاجي ملا محمد علي بارفروش ملاقات نمايد. طي آن ملاقات، هر دو تصميم به همكاري براي ترويج مرام بابيه گرفتند و در يك فرسخي شهر بسطام شاهرود، يعني روستاي بدشت رفتاري را كه شرح آن گذشت، از خود نشان دادند.

بعد از آن رفتارها در بدشت، و حمله مردم آن جا او و پيروانش با محمد علي بارفروش به سوي مازندران راهي شد و در روستاي هزارجريب توقف كرد (زعيم‌الدوله، همان: ص 135).

 در آن جا نيز حوادثي پيش آوردند كه مطابق با نسخ شريعت او در بدشت و خلاف عفت اسلامي است.مردم روستاي هزارجريب او و همراهش را بيرون كردند، اما او دست از تبليغ اين فرقه برنداشت، تا اين كه ده به ده مردم را به ظهور مهدي بشارت مي‌داد (زعيم‌الدوله، همان).

قرة العين حتي زماني كه در واقعه ترور ناصرالدين شاه او را در خانه كلانتر تهران حبس كردند‌ به تبليغ بابيه ادامه مي‌داد. مردم بابيه به او مراجعه كرده، از آموزه‌هاي او به طرق مختلف استفاده مي‌كردند.

در تهران، با اين كه در خانه كلانتر، محل توقف او را در بالاخانه‌اي قرار داده بودند كه جز با نردبان، رفت و آمد ميسر نبود، باز او راحت ننشسته و بابيان و زن‌هاي بابي به عنوان رخت شويي و بهانه‌هاي ديگر وارد خانه شده و با او ملاقات مي‌كردند و وسيله ارتباط او را با خارج فراهم مي‌نمودند. نوشته‌هاي وي در ميان خوراكي‌هايي كه براي او مي‌آوردند گذاشته مي‌شد و يا به عنوان صدقه و نذر رد و بدل مي‌گشت. قرة العين جواب را بر روي كاغذهايي كه برايش از پنير و ديگر خوراكي‌ها به جا مي‌ماند، با آبي كه از بقيه تره و سبزي‌هاي خوردني مي‌گرفت و با بعضي كناسه و قلامه‌ها كه در گوشه‌هاي حجره افتاده بود، مي‌نوشت و آن قطعات را لوله كرده از بالا به پايين مي‌افكند و نسوان بابيه گرفته و مي‌بردند (افراسيابي، همان: ص 77).

اين، اعمال او پيش از مرگش بود؛ اما آثار افكار و اعمالش در اين فرقه و انشعابات آن، همچنان باقي است.

----------------------------------------

منابع

آرين پور، يحيي، از صبا تا نيما، تهران، نشر شركت سهامي، 1354 ش.

اعتضاد الدوله، فتنه باب، توضيحات عبدالحسين نوايي، تهران، علم، 1377 ش.

افراسيابي، بهرام، تاريخ جامع بهائيت، چ 5، تهران، سخن، 1374ش.

اقبال، عباس، تاريخ ايران از استيلاي مغول تا انقراض قاجاريه، تهران، شركت مطبوعات، 1329 ش.

پيرنيا، حسن و عباس اقبال، تاريخ ايران از آغاز تا انقراض ساسانيان، تهران، خيام، 1375 ش.

تبريزي، محمد علي، ريحانة الادب، تهران، نشر خيام، 1374 ش.

تنكابني، محمد، قصص العلماء، تحقيق حاج شريف خوانساري، تهران، حضور، 1380 ش.

جاني كاشاني، نقطة الكاف، به اهتمام ادوارد بران، لندن، مطبعه بريل، 1268ق.

خانشقاني، حسينعلي، خاطرات ممتحن الدوله، تهران، نشر فرهنگ، 1362 ش.

دالگوركي، كينياز، خاطرات سياسي جاسوس روسي كينياز دالگوركي در ايران، تحقيق عبدالعلي ياسيني نسب، قم، صبوري، 1382 ش.

زاهد زاهداني، سعيد، بهائيت در ايران، چ 3، تهران، مركز اسناد و انقلاب اسلامي، 1380 ش.

زعيم‌الدوله تبريزي، ميرزا مهدي خان، مفتاح باب الابواب يا تاريخ باب و بهاء، ترجمه فريد گلپايگاني، چ 3، تهران، مؤسسه مطبوعاتي فراهاني، 1346 ش.

سايت بهايي پژوهي: www.bahairesearch.org

فاضل مازندراني، ظهور حق، به نقل از افراسيابي، بهرام، بهائيت به روايت تاريخ، بي‌جا، پرستش، 1366 ش.

فضايي، يوسف، تحقيقي در تاريخ و فلسفه بابي گري، بهائي گري و كسروي گري، تهران، مؤسسه مطبوعاتي، فرخي، بي‌تا.

كارلاسرنا، مردم و ديدنيهاي ايران، سفر نامه كارلاسرنا، ت، غلامرضا سميعي، تهران، نشر نو، 1363 ش.

مشكور، محمد جواد، فرهنگ فرق اسلامي، توضيح كاظم مدير شانه چي، چ 2، مشهد، بنياد پژوهش‌هاي اسلامي آستان قدس رضوي، 1372 ش.

مصطفوي، حسن، محاكمه و بررسي در عقايد و احكام و آداب و تاريخ باب و بهاء، 1386 ش.

موسسه ملي مطبوعاتي امري، منتخبات آيات از آثار حضرت نقطه اولي، 134بديع.

نبيل زرندي، تلخيص تاريخ، تهران، مجموعه ملي نشر آثار امري، سنه 103بديع.

نجفي، سيد محمد باقر، بهائيان، تهران، مشعر، 1383 ش.

نور محمدي، مهدي، مشاهير قزوين، قزوين، نشر سايه گستر، 1381 ش.

واحد، سينا، قرة العين در آمدي به تاريخ بي‌حجابي در ايران، تهران، موسسه تحقيقاتي و انتشاراتي نور، 1361 ش.

 [1]. اين دو كلمه در اصطلاح بابيان به مؤمنان و كافران به امر باب گفته مي‌شود.